

۱. زندگی‌نامه خودنوشت: نامه‌ای به آیندگان

بخارا

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

در دائره‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی مدخل «زندگی‌نامه» به «سرگذشت‌نامه» ارجاع شده و در تعریف آن آمده است: «سرگذشت‌نامه به اثری می‌گویند که حاوی شرح زندگی افراد باشد. در زبان فارسی به آن زندگینامه، شرح حال و بیوگرافی^۱ نیز می‌گویند. در فارسی قدیم معادل‌های عربی «تذکره»، «ترجمه»، «سیره» یا «سیرت» نیز برای آن به کار می‌رفته است». این آثار می‌توانند خودنوشت باشند. به این معنا که نویسنده زندگی خودش را روایت کند. شرح حالی که ممکن است به صورت کاملاً مستند یا داستانی نقل شود. در مقابل، در بسیاری از این آثار، نویسنده به توصیف زندگی فرد دیگری می‌پردازد. حال بسته به اینکه این اثر چقدر پژوهشی باشد، می‌تواند منبعی تاریخی و تحقیقی محسوب شود، یا اگر با عنصر خیال و داستان‌پردازی همراه شود، اثری ادبی به شمار خواهد آمد.

زندگی‌نامه‌ها را می‌توان به شکل‌های مختلف طبقه‌بندی کرد. برخی از آنها کل حیات افراد را - از زمان تولد تا وفات - در بر می‌گیرند. برخی فقط شامل برهه‌ای از زندگی آنان است. با این حال، زندگی‌نامه‌ها هر چه باشند، دو وجه مشترک دارند. نخست آنکه «زمان» عنصری اساسی در آنهاست. زیرا سرگذشت‌نامه به هر شکل و در هر قالب که نوشته شود، ناظر به رخدادهایی است که در گذشته‌ای دور یا نزدیک اتفاق افتاده و اکنون بخشی از تاریخ به شمار می‌آید. دوم آنکه این اتفاق‌ها - که ممکن است اجتماعی، سیاسی یا تاریخی باشند - حول محور زندگی فردی مطرح می‌شوند که یا خود نویسنده زندگی‌نامه است، یا دیگران درباره او نوشته‌اند. به این ترتیب خواننده خود را در موقعیت آن فرد می‌یابد و از زاویه نگاه او به تماشای ماجراها خواهد نشست.

زندگی‌نامه‌ها علاوه بر ارزش تاریخی منحصر به فردی که دارند، معمولاً برای مخاطبان خود الهام‌بخشند. منبع الهامی که در این آثار نهفته است، ریشه در فرصتی دارد که در اختیار خوانندگان قرار می‌دهند. فرصت حضور در موقعیتی که در آن حاضر نبوده‌اند، اما اکنون به کمک قلم نویسنده شاهد آن هستند. به این ترتیب در تجربه زیسته او شریک می‌شوند.

¹ Biography

البته تجربه آنان متفاوت خواهد بود. زیرا اکنون زندگی نویسنده را در افق زمانی گسترده‌تری می‌بیند. مخاطبان می‌توانند به سرعت میان سال‌ها حرکت کنند و به بسیاری از مسائل در بافت تاریخی و اجتماعی وسیع‌تری بنگرند. در همه سال‌هایی که کتابدار بوده‌ام - و حتی پیش از آن - زندگی‌نامه‌ها همیشه برایم جذاب بودند. در این شماره می‌خواهم تجربه‌ام را از مطالعه چهار عنوان از این آثار، که اخیراً خوانده‌ام، بنویسم و به مقایسه آنها پردازم.

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

۲. حدیث نفس؛ روایتی بی‌موعظه و مبالغه

هر چند زمان زیادی نگذشته است، اما واقعاً نمی‌دانم اواخر سال ۸۷ بود یا اوائل ۸۸ خرداد - تیر ۱۳۹۳ که تقریباً یک ماهی هر شب مشغول مطالعه کتاب «حدیث نفس»^۲ - زندگی‌نامه خودنوشت جناب حسن کامشاد - بودم. شبی نیم ساعت بخشی از آن را می‌خواندم و می‌خوانیدم. اصلاً شتابی برای به پایان بردن کتاب نداشتم. البته این آهسته‌خوانی به هیچ وجه به دلیل فقدان جذابیت کتاب نبود. بلکه کاملاً بر عکس، حیفم می‌آمد آن را به سرعت بخوانم و تمام شود. درست مثل قصه‌ای که برای بچه‌ها تعریف می‌کنیم، و شوق کودک برای شنیدن ادامه داستان تا فردا او را دلخوش نگه می‌دارد، من هم می‌خواستم حدیث نفس را مثل قصه‌ای دنباله‌دار بشنوم. صداقت در کلام نویسنده به گونه‌ای بود که خواننده بیش از آنکه متن را بخواند، به قصه او گوش می‌داد.

مطالعه این کتاب در آن مدت برایم فرصتی بود تا در پایان خستگی یک روز کاری از روزمرگی فاصله بگیرم و همراه با راوی داستان به گذشته سفر کنم. اثری خواندنی با نثری روان که همراه با طنزی ملایم مرا با خود همراه می‌ساخت. ضمناً برای من که حدود نیم قرن پس از نویسنده این کتاب، چهار سالی در انگلستان تحصیل کرده بودم، روایت او از زندگی در کمبریج بسیار جذاب بود. می‌توانستم بینم در این نیم قرن چه چیزهایی در آن سرزمین تغییر کرده و چه چیزهایی بی‌کم و کاست همچون گذشته است. با خود می‌اندیشیدم که اگر من بخوادم داستان اقامتم در انگلستان را بنویسم، چقدر فضای آن با آنچه در حدیث نفس خوانده بودم شباهت خواهد داشت.

^۲ کامشاد، حسن (۱۳۸۷) حدیث نفس (جلد اول). تهران: نشر نی.

جلد اول حدیث نفس را پنج سال پیش خواندم و امیدوارم بادم جلد دوم هم به زودی منتشر شود. سرانجام در سال ۹۲ جلد دوم به بازار نشر رسید و در اردیبهشت ۹۳ نسخه‌ای از آن را خریدم. همان تجربه مطالعه جلد اول برایم تکرار شد. آرام و بی‌شتاب کتاب را خواندم و از شنیدن ماجراها لذت بردم. جلد دوم استمرار طبیعی جلد نخست بود و نویسنده با همان صداقت و صمیمیت بخش‌هایی از زندگی خود را پس از پنجاه سالگی توصیف می‌کرد.

بخارا
سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳
صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

از نظر تدوین ساختار هر دو جلد منسجم و در عین حال مستقل است. به این معنا که خواننده هم می‌تواند مسیر ماجراها را در پی هم دنبال کند و هم می‌تواند بخش‌هایی را برگزیند و جداگانه بخواند. جلد نخست شامل پنج بخش است که از کودکی (۱۳۱۸-۱۳۰۴) آغاز می‌شود و با میان سالی (۱۳۵۵ - ۱۳۴۰) به پایان می‌رسد. جلد دوم نیز دو بخش دارد که با سالمندی (۱۳۶۰ - ۱۳۵۵) شروع می‌شود و با کهنسالی (۱۳۶۰ -) ادامه می‌یابد. در مجموع هر دو جلد هفت بخش دارد که هر یک شامل اجزاء مستقل است. همین انسجام و استقلال میان اجزاء، همراه با نثری روان، این کتاب را به اثری خوش‌خوان تبدیل کرده است. ویژگی ممتاز دیگر این اثر، صداقتی است که در بیان نویسنده موج می‌زند. او در مقدمه جلد نخست می‌نویسد: «نوشتن به زندگی شور و روشنی می‌بخشد. علت اصلی نوشتن، بیشتر آن است که نویسنده نمی‌تواند ننویسد. این خاطره‌های رسته از فراموشی که سالیان سال در کنه ذهن من خفته بود، در پیرسالی به خلجان درآمد و خود خود را نویساند. نوشتن در این حال بیشتر گوش دادن بود تا سخن گفتن و دستاورد هم چنانکه خواهید دید، یکسره مکاشفه است و بدون موعظه و مبالغه. نویسنده به جای آنکه چیزی بیندیشد، درباره چیزی که می‌اندیشد می‌نویسد». دو جلد کتاب حدیث نفس نیز به روشنی گواهی بر درستی اعترافی است که نویسنده در مقدمه کتاب مطرح می‌کند. زمانی که جلد دوم را به پایان رساندم و برای نوشتن این یادداشت دوباره به مقدمه جلد نخست بازگشتم و یک بار دیگر آن را خواندم. دیدم که به راستی این روش تا پایان اثر حفظ شده است.

۳. استادان و نااستادانم: زندگی‌نامه آموزشی

شهریور سه سال پیش خبر انتشار دو کتاب جدید استاد آذرنگ را شنیدم. با شناختی که از آثار پیشین ایشان داشتم، مصمم شدم در اولین فرصت آنها را بخوانم. یکی کتاب «استادان و نااستادانم»^۳ بود و دیگری «باب آشنایی با ریچارد رورتی»^۴. در عصر یکی از روزهای گرم آن تابستان، از خیابان انقلاب هر دو کتاب را خریدم و با مترو راهی خانه شدم. پس از یافتن صندلی خالی در شلوغی مترو مشتاقانه مشغول خواندن کتاب نخست شدم. کتاب «استادان و نااستادانم» زندگی‌نامه‌ای خودنوشت درباره تجربه‌های نویسنده از فرایند آموزش و یادگیری بود. در همان صفحات نخست اصل ترغیب به خوبی در آن دیده می‌شد. در نتیجه با نویسنده همراه شدم و در طول مسیر فارغ از آنچه در اطرافم می‌گذرد، به سالهای دور سفر کردم و از تجربه‌اش آموختم: «دانشجو که شدم کتابخوان بودم. کتابخانه بزرگ دانشگاه و استادان بسیار در رشته‌های مختلف که می‌توانستند عطش مرا به دانستن فرو بنشانند، در عوض حالتی از بی‌قراری، بی‌تابی، پرخوری شتاب‌آلود، و بدون درست جویدن در من ایجاد کرد. انباشت سریع، بدون فرصت لازم برای دسته بندی و نظم بخشی، پیامدش سوءفاهمه بود» (ص. ۳۷). یکی از کارکردهای زندگی‌نامه همین سفر به گذشته‌های دور و نزدیک و شریک شدن در تجربه‌های نویسنده است. در پاییز ۶۳ نویسنده ۳۸ سال داشته و من در زمان مطالعه کتاب در همان سن و سال بودم. اما این ۲۷ سال فاصله مانعی در شریک شدن در لذت مشترک ناشی از یادگیری و آموزش نیست و این کتاب چه زیبا این احساس را منتقل می‌کند.

تجربه نویسنده از فرایند آموزش و یادگیری در طول سال‌ها محور اصلی کتاب را شکل می‌دهد. البته او این فرایند را به آموزش رسمی محدود نمی‌داند و در مقدمه می‌نویسد: «استادان را نمی‌توان به آموزش‌گران رسمی محدود کرد. از میان دوستان، همدرسان، همکاران، مدیران، کتابداران، و الهام‌بخشان نیز کسانی بودند که تاثیرهای آن‌ها گاه به اندازه معلمان و گاه بسی بیش از شمار بسیاری از آنان بوده است». به این ترتیب، برای تمام کسانی که در این سال‌ها در نقش‌های مختلف همچون دوست و همکار برای ایشان فرصت یادگیری فراهم آورده‌اند، سهم استادی قائل است. این

^۳ آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۰) استادان و نااستادانم. تهران: جهان کتاب.

^۴ آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۰) باب آشنایی با ریچارد رورتی. تهران: جهان کتاب.

بخارا

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

یادگیری در خارج از چارچوب آموزش رسمی بخشی از مفهومی است که در علوم تربیتی از آن به عنوان «برنامه درسی پنهان»^۵ یاد می‌کنند. فیلیپ جکسون^۶ در ۱۹۶۸ در کتابی با عنوان «زندگی در کلاس‌های درس»^۷ برای نخستین بار این مفهوم را مطرح کرد، و بر این باور بود که فرایند آموزش رخدادی اجتماعی است که در تعاملات روزمره در محیط آموزشی رخ می‌دهد. بازتاب این تاثیرها و تعاملات به خوبی در کتاب تبیین شده و خواننده به روشنی رد پای آن را می‌بیند.

بخارا

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

کتاب «استادان و نااستادان» هویتی مستقل و کارکردی چند جانبه دارد. هویتش مستقل است چرا که شبیه هیچ یک از زندگی‌نامه‌های خودنوشتی نبود که تا آن روز دیده بودم. ابتکاری که آن را از آثار دیگر متمایز می‌کند محور اصلی کتاب است که تمام بحثهای دیگر حول آن می‌چرخد. محوری که می‌توان آن را «فرایند یاددهی - یادگیری» نامید. این محور همچون نخ‌نامرئی، اما مستحکم، تمام اجزاء را به هم پیوند می‌دهد و سایه آن در تمام اثر دیده می‌شود. در واقع هرچند کتاب روایتی از خاطره‌هاست، اما هر آنچه گفته شده در ارتباط با هدف کتاب است و از آن دور نشده است. در نتیجه، این اثر یک زندگی‌نامه خودنوشت تخصصی است. با این حال، تمام این رخدادهای در قالب داستانی خواندنی نقل شده است.

ضمن آنکه کتاب حاضر در خلال این خاطره‌های شنیدنی، بخشی از تاریخ مستند معاصر را در عرصه نشر و ویرایش و مرجع‌نگاری به تصویر می‌کشد. تاریخ پر فراز و نشیبی که کمتر به صورت مکتوب عرضه شده و جای خالی آن در متون رشته‌هایی مرتبط با این بحث خالی است. بنابراین و از این منظر می‌توان آن را برشی از تاریخ معاصر این حوزه دانست. همچنین، شرح مستندی که از این سفر ارائه می‌شود برای خواننده الهام بخش و امیدبخش است. ضمناً تصویرسازی‌های دقیق از خاطره‌ها نیز از امتیازهای دیگر این اثر است. فصل ششم و همکاری نویسنده با مرحوم کریم امامی و در دفتر کار ایشان از نمونه‌های موفق این تصویرسازی است.

⁵ Hidden Curriculum

⁶ Philip W. Jackson

⁷ Life in Classrooms

۴. چرا نویسنده بزرگی نشدم؛ زندگی نامه پژوهشی

تابستان سال ۱۳۹۱ که مهمان دانشگاه تسوکوبا^۸ در ژاپن بودم، خانم رهادوست در امریکا مشغول نگارش خودسرگذشت نامه‌ای خلاقانه بودند که در مهرماه سال بعد با عنوان «چرا نویسنده بزرگی نشدم؟» منتشر شد.^۹ از آنجا که ایشان در این اثر از روش «فرهنگ‌نگاری روایی»^{۱۰} استفاده کردند و از علاقه من به پژوهش‌های کیفی اطلاع داشتند، نگارش این کتاب فرصتی بود که درباره و جوه روش‌شناختی آن گفتگو کنیم. فناوری اسکایپ نیز فاصله ژاپن تا امریکا را کوتاه و این بحث‌ها را با نرخ مکالمه‌ای ارزان ممکن می‌ساخت. در فرهنگ‌نگاری روایی، محقق با واکاوی تجربه و خاطره‌های خود در یک حوزه موضوعی مشخص، ابتدا به ثبت روایت‌های مرتبط با موضوع می‌پردازد. سپس می‌کوشد بی‌طرفانه و منتقدانه به این روایت‌ها همچون داده‌های پژوهشی بنگرد و به تحلیل و تفسیر آن‌ها پردازد. به این ترتیب نمونه مورد مطالعه خود پژوهشگر است. پژوهشگری که با بازگویی، واکاوی و ارزیابی تجربه زیسته خود، پاسخ پرسش یا پرسش‌هایی معین را در خلال این شرح حال می‌جوید. کتاب «چرا نویسنده بزرگی نشدم؟» نمونه موفق از فرهنگ‌نگاری روایی است که تلاش نویسنده را برای پاسخ به پرسشی که در عنوان اثر مطرح شده به تصویر می‌کشد.^{۱۱}

به نظرم آنچه حتی بیش از پاسخ این پرسش در کتاب حاضر اهمیت دارد، طرح آن به عنوان موضوعی بنیادین است. به این معنا که نویسنده با پرداختن به آن فرصتی برای خود و خوانندگان به وجود آورده که درباره ویژگی‌های یک نویسنده بزرگ بیاندیشند. حال در این ارزیابی باید دید آیا نویسنده‌ای بزرگ است که در مقایسه با هم‌نسلان یا هم‌ترازان خود آثار بیشتری پدید آورده، یا این جایگاه مبتنی بر استقبالی است که از آثارش شده و تاثیری که بر مخاطبان داشته است. یا بدون در نظر گرفتن این دو مولفه، جایگاه یک نویسنده بازتاب سهمی است که در بنیان نهادن یک سبک یا روش تازه داشته و نقطه عطفی که در زمینه‌ای مشخص ایجاد کرده است. حتی این پرسش را می‌توان در سطح

^۸ Tsukuba

^۹ رهادوست، بهار (۱۳۹۲) چرا نویسنده بزرگی نشدم؟ تهران: ناهید.

^{۱۰} Auto-ethnography

^{۱۱} در شماره ۲۹۶ (آبان و دی ۹۲) «جهان کتاب» یادداشتی درباره این کتاب نوشته‌ام که برای جزئیات بیشتر می‌توانید به آن

دیگری مطرح کرد که آیا اهمیت یک نویسنده ریشه در ویژگی‌های شخصیتی او به عنوان انسانی فرهیخته دارد، یا فارغ از آن فقط باید به آثارش بنگریم. بی‌تردید، این دو مقوله با هم در ارتباطند، اما اینکه سهم کدام یک بیشتر است، خود می‌تواند مبنای بحثی مفصل باشد.

بخارا

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

در این کتاب، نویسنده پس از روایت زندگی نویسنده‌گی خود به تحلیل آن پرداخته و سپس تفسیرش را در پنج مقوله آموزش، پرورش، نشر، نقد و تجربه با جزئیات بیشتر تبیین می‌کند. او در خلال این کتاب ضمن وفاداری به اصول فرهنگ‌نگاری روایی، با واکاوی تجربه زیسته خود در قلمرو نوشتن به نتایج ارزشمندی در پاسخ به پرسشی می‌رسد که نقطه آغاز این اثر بوده است. سپس در صفحه ۱۸۱ تصویری از نویسنده بزرگ ترسیم می‌کند و می‌نویسد: «نویسنده بزرگ انسان خلاق است که در چند چیز به مرحله استادی رسیده است: (۱) استادی در زبان، (۲) استادی در شناخت انسان، (۳) استادی در یافتن فلسفه و جهان‌بینی ویژه خود، (۴) استادی در روایت، (۵) استادی در نحوه بهره‌گیری از موقعیت‌ها و نوعی هوش ادبی». به نظر هر یک از این مقوله‌ها می‌تواند مبنای خلق اثری تازه در این حوزه باشد و طرح آن‌ها در این کتاب از جمله ارزش‌های افزوده در عرصه زندگی‌نامه‌نویسی محسوب می‌شود. ضمن آنکه نویسنده در قالب گفتگویی صمیمانه با خواننده دیدگاه‌های خود را در هر یک از این مقوله‌ها به اختصار تشریح می‌کند. مثلاً درباره اهمیت توانایی نویسنده در شناخت انسان می‌نویسد: «نویسنده بزرگ در مقام ادیب متوقف نمی‌شود. چون ادیب بودن، لزوماً متضمن بهره‌مندی از توان شناخت انسان نیست. او انسان و واکنش‌های طبیعی و غیرطبیعی‌اش را می‌فهمد، و همان بصیرت عمیق روان‌شناختی موجب می‌شود در خلق شخصیت‌ها و تنظیم روابط آن‌ها موفق باشد و فضایی بیافریند که برای خواننده باورپذیر باشد. فردوسی و شکسپیر و داستایوفسکی، مصداق‌های خوب این توانایی‌ها هستند.» (ص. ۱۸۱).

بر این اساس، می‌توان کتاب «چرا نویسنده بزرگی نشدم؟» را «خود سرگذشت‌نامه‌ای پژوهشی» نامید که در کنار ارزشی که به عنوان یک سرگذشت‌نامه در الهام‌بخشی به آیندگان دارد، به عنوان اثری پژوهشی ارزیابی شود. شجاعت نویسنده در نقد کارنامه خود در حوزه نویسنده‌گی، ستودنی است. مطالعه کتاب نشان می‌دهد که رشد چنین نگرشی در اندیشه او ریشه در تجربه‌ای دارد که بازتابش در بخش‌های مختلف کتاب

دیده می‌شود. مثلاً در صفحه ۱۳۳ می‌خوانیم: «برخورد فروتنانه و روشن‌بینانه پدرم از همان زمان چاپ در بزم گلها به من آموخته بود که هر نقد و نظر را از سوی هر کس با روی باز بشنوم و از آن بهره ببرم. بنابراین، این گونه بار آمدم که واکنش‌ها را حتی اگر تلخ بودند، به دقت گوش دهم و بی‌هیچ رنجش یا ذوق‌زدگی به آن‌ها فکر کنم. در واقع بی‌آنکه بدانم تفکر انتقادی چیست، عناصری از آن را در وجودم می‌پروراندم».

سال پانزدهم

در مجموع، به نظرم زنده بودن دیالوگ نویسنده با خواننده، پایبندی عمیق او به ملاحظات روش‌شناختی در تدوین این کتاب، تمرکز بر یک حوزه خاص از زندگی و نگاه انتقادی به کارنامه‌ای که در این عرصه دارد، این اثر را در میان خود سرگذشت‌نامه‌هایی که در چند سال اخیر منتشر شده است، ممتاز می‌سازد. ضمن آنکه داشتن نثری پاکیزه، منسجم و موجز از جمله ویژگی‌های ارزنده دیگری است که بر ارزش این اثر می‌افزاید.

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

۵. در فاصله دو نقطه ...! با امید نور و بلور

غروب پانزدهم آذر پارسال - همراه همسر و پسر - برای تماشای نمایش «نان» راهی خیابان شانزده آذر شدیم. نمایشی دیدنی به کارگردانی نصیر ملکی جو که مدتی بود در سالن کوچکتر تالار مولوی دانشگاه تهران برگزار می‌شد. چون راهمان دور بود و نگران دیر رسیدن بودیم، آنقدر زود راه افتاده بودیم که یک ساعتی زودتر از شروع نمایش به مقصد رسیدیم. این زمان فرصتی بود که سری به موزه هنرهای معاصر بزنیم. آن روز از قضا همزمان بود با برگزاری مراسمی به مناسبت پانزدهمین چاپ کتاب «در فاصله‌ی دو نقطه ...!»^{۱۲}، اثر خانم ایران درودی. نمایشگاهی از آثار ایشان نیز برپا بود و جمعی از هنردوستان برای بزرگداشت مقام این هنرمند گردآمده بودند. کتاب هم با امضا نویسنده به فروش می‌رسید که خطاب به خوانندگان نوشته بود: «به امید نور و بلور». چند روزی پس از آن نمایشگاه که کتاب را خواندم برایم بیشتر روشن شد که همین سه کلمه چکیده‌ای از مفاهیم اصلی در آثار اوست، که حتی برای مخاطب غیرمتخصصی مثل من نیز آشکار بود. در فاصله‌ی دو نقطه زندگی‌نامه خودنوشت خانم درودی است، که به نظرم از چهار ویژگی ممتاز برخوردار است.

^{۱۲} درودی، ایران (۱۳۸۱) در فاصله دو نقطه ...! تهران: نشر نی. (چاپ پانزدهم، ۱۳۹۲)

نخستین نکته‌ای که در این اثر توجه مرا جلب می‌کند، موجی از نور امید - حتی در تلخ‌ترین لحظه‌ها - است که در بسیاری از بخش‌های کتاب می‌توان مصادیق آن را دید: «تا این مرحله از زندگی دانسته‌ام که می‌باید کوله‌بار غم‌ها و دل‌تنگی‌ها را بر زمین گذارد و به استقبال آینده رفت؛ حتی اگر این آینده یک روز یا یک ساعت یا فقط یک لحظه باشد. مطمئن هستم بهترین لحظه، لحظه بعدی زندگی‌ام خواهد بود. شاید لحظه بعدی نوید خلق اثری باشد که هنوز نیافریده‌ام.»

سال پانزدهم

شماره ۱۰۰

خرداد - تیر ۱۳۹۳

صفحه ۲۱۵ - ۲۰۵

دومین ویژگی این اثر وجود ردپایی آشکار از تأملات فلسفی و روانشناختی نویسنده درباره وجود و جوه مختلف زندگی فردی و اجتماعی است، که در قالب جملاتی کلیدی بیان شده است. نمونه‌های آن در کتاب فراوانند. مثلاً در صفحه ۱۱۳ می‌خوانیم: «انسان کسانی را که دوست می‌دارد با حافظه عاطفی می‌نگرد، همچنان که خودش را این‌گونه می‌بیند. به این خاطر است که چهره جوانی‌اش را به خاطر نمی‌آورد و دگرگونی‌های گذشت زمان را در چهره‌اش تشخیص نمی‌دهد. ... در ارزیابی زیبایی عزیزانم، مرا با «زیبایی‌شناسی» مدون کاری نیست و در این نکته به خصوص است که باید اعتراف کنم، من آنها را با قلبم می‌نگرم و نه با چشمانم». یا در جایی دیگر، در صفحه ۴۷ می‌خوانیم: «قضاوت انسان‌ها بر مبنای روابط عاطفی آنهاست و مهر همیشه مانع از داوری بی‌طرفانه است. انسان کسانی را که دوست دارد، قضاوت نمی‌کند، بلکه سعی در درک آنها دارد.»

پیوند این تأملات با رخدادهای زندگی نویسنده نشان می‌دهد که اغلب این یافته‌ها بیش از آنکه مبتنی بر مطالعه آثار موجود و آراء متفکران باشند، ریشه در واکاوی درونی نویسنده و پناه بردن به دنیای درون دارند. روش کارآمدی که نویسنده از زمان کودکی آن را همچون مکانیسمی دفاعی در پیکار با ناملایمات زندگی به کار برده است. ضمن آنکه نگاه پارادوکسیکال به مفاهیم بنیادی نظیر «عشق» نیز بر ارزش و اعتبار این تأملات می‌افزاید. به عنوان نمونه در صفحه ۷۶ می‌خوانیم: «امروز من مرهمی جز عشق که ذات درد است، برای زخم‌های زندگی نمی‌شناسم. چه شگفت است عشق که هم زخم است و هم مرهم». در کنار این نگاه واقع‌بینانه، مصادیق متعددی از نگاه آرمانی به هنر و زندگی نیز در کتاب یافت می‌شود: «می‌باید ارزشها را از قیمت‌ها جدا ساخت. فقط هنر است که هیچ حادثه‌ای از ارزشش نمی‌کاهد». (ص. ۶۵)

سومین امتیاز این اثر پیام‌ها و کارکردهای اجتماعی آن است، که در تار و پود روایت‌ها تندیده شده و بی‌آنکه شکلی تعلیمی و توصیه‌ای داشته باشد، خواننده را به نگرستن به مسائل مختلف از منظری تازه دعوت می‌کند. همانطور که نویسنده کوشیده است تجربه زیسته خویش را در بافت فرهنگی و اجتماعی گسترده‌تری ببیند: «پس چه وقتی یاد خواهم گرفت که بدانم «آزادی» را که برای خود ارج می‌نهم، حق دیگران هم هست. وانگهی این جهان از من آغاز نشده و با من نیز خاتمه نخواهد یافت. در مقایسه با عظمت آن، حتی یک نقطه هم نیستم، من هیچ مطلقم (ص. ۱۶۷). ضمن آنکه کارنامه هنری نویسنده نشان می‌دهد تا آنجا که توانسته به آنچه به دیگران توصیه می‌کند عمل کرده است. مثلاً در صفحه ۱۰۸ می‌نویسد: «هنر در آراستن و زیبا نمودن زندگی است. هنر جدا از زندگی وجود ندارد، پس می‌باید زندگی را از هنر سرشار کرد». مطالعه این سرگذشت‌نامه نشان می‌دهد که این دقیقاً همان کاریست که نویسنده در طول سال‌های پرفراز و نشیب زندگی به آن پرداخته است.

چهارمین نکته آموزنده نگاه فرایندی نویسنده به زندگی بود. آنجا که در صفحه ۱۵۱ می‌نویسد: «بهترین اثرم، اثری است که هنوز خلق نشده است و در جایی در ذهنم در برخورد با شناخته‌های زندگی، در حال تکوین است». در مجموع به نظرم کتاب « در فاصله دو نقطه ...!» همچون تابلویی در کنار تابلوهای دیگر پدیدآور آن است. با این تفاوت که با کلمات ترسیم شده است. اما همان شور عاشقانه که منبع الهام‌بخش نقاش برای آفرینش تابلویی پر از نقش و رنگ است، در اینجا سرچشمه نگارش بوده است. کتاب را که خواندم به یاد ری برادبری^{۱۳} افتادم که در صفحه ۱۵ کتاب «ذن در هنر نویسندگی»^{۱۴} به نقل از برنسن می‌گوید: «هنرمند برای انجام کار خلاقانه باید جان به تن اثرش بدمد و از آن چون کاری مفرح سرخوشانه لذت ببرد».

¹³ Ray Bradbury

¹⁴ برادبری، ری (۱۳۸۹) ذن در هنر نویسندگی. ترجمه پرویز دوائی. تهران: جهان کتاب.